

بررسی تئوریک گسترش روابط افغانستان و ترکیه (۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱)

محمد اعظم طارق^۱

چکیده

رفتار بین‌المللی دولت‌ها زمانی معنادار و هویت مدار تلقی می‌شود که عوامل، انگیزه‌ها و زمینه‌های آن مورد تبیین علمی و تفسیر تئوریک قرار گیرند. تعمیق و گسترش روابط افغانستان و ترکیه پس از ۲۰۰۱ م یکی از آن دسته رفتارها می‌باشد. تحلیل علل و عوامل این رفتار در چارچوب نظریه سازه‌انگاری هدف اصلی این مقاله است. پرسش اصلی مقاله این است که مبانی سازه‌انگاره‌ای که موجب تعمیق و گسترش روابط آنکارا و کابل از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ شد، چیست؟ فرضیه مقاله این است که سازه‌های مشترک اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی از عمده‌ترین مبنای سازه‌انگاره‌تعمیق و گسترش روابط افغانستان و ترکیه را در بازه زمانی ذکر شده می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که «هویت» و «منفعت» دو محور اصلی روابط آنکارا و کابل را تشکیل داده‌اند. با این تفاوت که هویت به‌عنوان سازه موقت و منفعت به‌هیچ‌سازة دائمی نقش بازی کرده است. مواد خام این فرضیه با روش کتابخانه‌ای گردآوری و با شیوه توصیفی-تحلیلی پردازش شده است.

واژگان کلیدی:

افغانستان، ترکیه، سازه‌انگاری، هویت، منفعت.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۱۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۱۷

^۱. دانشجوی دوره دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، ایران. tariq9188@gmail.com

مقدمه

روابط افغانستان و ترکیه پس از ۲۰۰۱ م نسبت به تمامی دوره‌های مناسبات این دو کشور در طی یک قرن (۱۹۲۱-۲۰۲۱) از عمق و گسترش بیشتری برخوردار بوده است. پیش از آن مناسبات این دو کشور دارای ابعاد سیاسی و فرهنگی و عمدتاً محدود به ترک‌تباران افغانستان بود و حتی از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، این دو نوع رابطه نیز سرد و بی‌محتوا بود؛ اما در بازه زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ روابط این دو کشور علاوه بر ابعاد سیاسی و فرهنگی، زمینه‌های اقتصادی، نظامی و امنیتی را نیز در بر گرفت و همچنان فراتر از اقوام ترک‌تبار، سایر اقوام و ملیت‌های افغانستان را نیز شامل شد. همچنان در گذشته سازه‌هایی چون: دین، مذهب، تاریخ، نژاد، قوم، فرهنگ و زبان از اهمیت خاص در روابط این دو کشور برخوردار بود؛ اما پس از ۲۰۰۱ روابط این دو کشور متفاوت‌تر از گذشته و افزون بر سازه‌های ذکر شده متأثر از رخداد ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱)، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، ویژگی‌ها و الزامات نظام بین‌الملل بوده است. طوری که در تعمیق و گسترش روابط هر دو کشور، در این برهه زمانی خاص، افزون بر هویت و سازه‌های مشترک معنایی، منفعت و عوامل مادی (سیاسی و اقتصادی) نیز دخیل بوده است.

تأثیرگذاری مجموعه این عوامل اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی بر کنش‌ها و واکنش‌های بین‌الملل آنکارا و کابل و مخصوصاً در جهت‌گیری‌های آن‌ها در عرصه سیاست خارجی پس از ۲۰۰۱ م دقیقاً در مطابقت با مفروضه‌های سازه‌نگاری قرار دارد. با توجه به این مفروضه‌ها، دو پدیده هویت و منفعت نقش عمده و اساسی را در گسترش روابط این دو کشور ایفا کرده‌اند. با این تفاوت که هویت جنبه ابزاری و تسهیل‌گر و منفعت نقش اصلی ایفا کرده است. به طوری که این دو کشور فقط به دنبال منافع از نوع مادی آن بوده‌اند و هویت صرفاً به عنوان توجیه‌گر منافع مورد عمل قرار گرفته است.

هدف اصلی مقاله بررسی نقش و جایگاه عوامل سازه‌نگارانه بر تعمیق و گسترش روابط آنکارا و کابل می‌باشد. سؤال اصلی مقاله این است که عمده‌ترین مبانی سازه‌نگارانه که موجب تعمیق و گسترش روابط کابل و آنکارا از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ شد، چیست؟ فرضیه مقاله این است که سازه‌های مشترک اجتماعی-فرهنگی همچون زبان ترکی در بین ترک‌زبانان، اسلام، مذهب حنفی، مفاخر علمی و سرنوشت مشترک تاریخی و بدین‌سان منافع مشترک اقتصادی و سیاسی هر دو کشور از عمده‌ترین بسترهای سازه‌نگارانه گسترش روابط این دو کشور در بازه زمانی ذکر شده می‌باشند. نتایج حاصله این است که فلسفه وجودی

هویت‌گرایی در روابط آنکارا و کابل در پس از ۲۰۰۱ م این بود که منفعت‌گرایی صرف در دستور کار قرار گیرد. برابر با این رویکرد آنچه هویت این دو کشور را بر ساخته بود، منافی بود که آن‌ها به دنبال آن بودند، نه ایدئولوژی و نه سایر عوامل مبنایی و ساختاری؛ بنابراین آنچه رفتار افغانستان و ترکیه را در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی شکل داده بود، منافی بود که هویت مجوز دستیابی به آن را برای هر دو کشور صادر کرده بود. روش تحقیق این مقاله توصیفی-تحلیلی و اطلاعات و داده‌های آن کتابخانه‌ای-اسنادی می‌باشد.

پیشینه پژوهش. بررسی آثار و مقالاتی که در خصوص روابط افغانستان و ترکیه نوشته شده‌اند، بیانگر آن است که بیشتر آنها چارچوب زمانی و نظری خاصی را برای بررسی‌های خود در نظر نداشته‌اند. «مجموعه‌ای مقالات صدمین سالگرد روابط افغانستان و ترکیه» شامل ۱۵ مقاله علمی-پژوهشی است که در شماره پنجاهم مجله «مطالعات استراتژیک» وزارت امور خارجه افغانستان به نشر رسیده است و یک منبع عمده در این باب است. محورهای اصلی مقالات این مجموعه تبیین کمیت و کیفیت روابط افغانستان و ترکیه از ۱۹۲۱ به بعد می‌باشد اما مقالات این مجموعه اکثراً فاقد چارچوب‌های نظری و ویژگی‌های علمی می‌باشند.

«ترکیه در افغانستان یک سهامدار موفق، اما یک شریک دشوار» مقاله‌ای است که عمدتاً به بررسی روابط افغانستان و ترکیه در محورهای اقتصادی، امنیتی، آموزشی و فرهنگی پرداخته است. «نقش ترکیه در افغانستان در دوران پس از ۱۱ سپتامبر» نیز عنوان پایان‌نامه‌ای است که برای مقطع کارشناسی ارشد نوشته شده است. محورهای اصلی این پایان‌نامه، تبیین سیاست‌های فرهنگی، امنیتی و قدرت نرم و میانجی‌گری ترکیه و همچنان هم‌سویی منافع این کشور با منافع آمریکا در افغانستان است. مقاله «نقش ترکیه در امنیت و ثبات آن» بیشتر به نقش‌آفرینی کشور ترکیه در راستای تأمین ثبات و تحکیم امنیت در افغانستان پرداخته است و مقاله «رویکرد منطقه‌ای ترکیه در افغانستان: یک قدرت غیرنظامی در عمل» پارامترهای سنتی روابط ترکیه و افغانستان، رویکردهای غیرنظامی و امنیتی ترکیه در زمینه‌های بازسازی اجتماعی-اقتصادی و کمک‌های توسعه‌ای به افغانستان را بررسی کرده است. همچنان به نقش ترکیه در میانجی‌گری و حل مناقشه داخلی و خارجی افغانستان، پرداخته است. «نقش ترکیه در بازسازی افغانستان» عنوان پایان‌نامه‌ای است که در ترکیه در (۲۰۰۱-۲۰۱۱) نوشته شده است. این رساله به نقش ترکیه در زمینه‌های سیاسی و بازسازی افغانستان پرداخته است. «تبیین دیپلماسی فرهنگی ترکیه در افغانستان

در دوره حزب عدالت و توسعه» هم مقاله‌ای است که ضمن پرداختن به پیشینه تاریخی روابط افغانستان و ترکیه، دیپلماسی فرهنگی ترکیه در دوران حزب عدالت و توسعه و نقش جغرافیای سیاسی و استراتژیک ترکیه را مورد بررسی قرار داده است.

مجموع این مقالات عمدتاً به ماهیت روابط آنکارا و کابل و کمیت فعالیت‌های ترکیه در افغانستان طی ۲۰ سال دوران جمهوریت پرداخته‌اند. عواملی که این روابط را شکل داده و در تعمیق و گسترش آن نقش ایفا کرده کرده‌اند، از قید قلم بازمانده است؛ بنابراین نوآوری مقاله حاضر این است که در آن به عوامل سازه‌انگارانه پرداخته شده که موجب شکل‌گیری روابط افغانستان و ترکیه گردیده و از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ زمینه تعمیق و گسترش آن روابط را فراهم کرده‌اند.

چارچوب نظری: این مقاله در چارچوب نظریه سازه‌انگاری به رشته تحریر درآمده است. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آن‌ها گسترش یابند. (هادیان ۱۳۸۹: ۹۱۵) سازه‌انگاران سرچشمه همکاری و تضاد در روابط کشورها را در نحوه تفکر آن‌ها نسبت به منافع و تهدیدات می‌دانند و اذعان می‌کنند که هرگونه تحول بیش از آن که مبتنی بر عوامل مادی باشد، وابسته به میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر می‌باشد. این نظریه محور تحلیل‌ها را از ابزارهای مادی به انگاره‌ها و اندیشه‌ها تغییر می‌دهد. درواقع این نظریه ضمن مؤثر دانستن نقش پدیده‌های مادی بر تحولات بین‌المللی، با طرح معناگرایانه کمیت و کیفیت این تحولات را به بررسی می‌گیرد.

به عبارت دیگر، سازه‌انگاران ضمن تأکید بر ویژگی ساختگی و نهادی مفهوم دولت، هویت آن را نه به‌عنوان مسئله شخصی یا روان‌شناختی؛ بلکه به‌عنوان امری رابطه‌ای تلقی می‌کنند که در تعامل بازیگران با هم و با مشارکت در معانی جمعی و از درون دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید می‌آید و تغییر می‌کند؛ بنابراین هویت‌ها نه ثابت‌اند و نه شبیه یکدیگر؛ بلکه مشروط، وابسته به تعامل و جای گرفته در یک متن نهادی هستند؛ از این رو هر دولت ممکن است هویت‌های چندگانه‌ای داشته باشد. هویت ملی دولت‌ها تا حد زیادی در رابطه با دیگر ملت‌ها و دولت‌ها تشکیل می‌شود و وابسته به شرایط تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، می‌باشد. هویت دولت‌ها، منافع آن‌ها را شکل می‌دهد و منافع، سرچشمه اقدام‌ها و به وجودآورنده کنش‌ها می‌باشند.

درزمینه تحلیل مسائل، سازه‌انگاران به‌طور کل به سه دسته سیستمی، کل‌گرا و اجتماعی تقسیم شده‌اند. سازه‌انگاران سیستمی معتقدند که نظام بین‌الملل کماکان دولت‌محور بوده و

چگونگی تعیین هویت دولت‌ها و قدرت ملی دولت‌ها به‌عنوان عامل تعیین‌کننده رفتار آن‌ها در نظام بین‌الملل و سیاست خارجی بوده است. (ونت، ۱۳۸۵: ۳۲) در مقابل، سازه‌انگاران کل‌گرا علاوه بر پذیرش نظرات این گروه، بر قواعد و هنجارهای بین‌المللی در چگونگی تعیین هویت، منافع دولت‌ها و سیاست خارجی آن‌ها تأکید می‌کنند. لذا این گروه هر دو عوامل داخلی و بین‌المللی را در شکل‌گیری هویت دولت‌ها مؤثر می‌دانند. (Ruggie, 1998: 43) سازه‌انگاران اجتماعی معتقدند که قواعد و هنجارهای داخلی ریشه شکل‌گیری هویت دولت‌ها و تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی دولت‌ها است. این گروه بر ریشه‌های داخلی چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازد و این عامل در تبیین سیاست‌های خارجی دولت‌ها بسیار مؤثر می‌باشد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۴۳)

بنابراین اهمیت نظریه سازه‌انگاری در سیاست خارجی این است که از یک‌سو، کنشگران یا دولت‌ها تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی بوده و از سوی دیگر، سیاست خارجی توسط تصمیم‌گیرندگان ساخته و پرداخته می‌شود. هویت دولت‌ها چیزی است که در تعامل با سایر دولت‌ها از طریق سیاست خارجی شکل می‌گیرد و این موضوع باعث نزدیکی ارتباط میان هویت و سیاست خارجی دولت‌ها می‌شود.

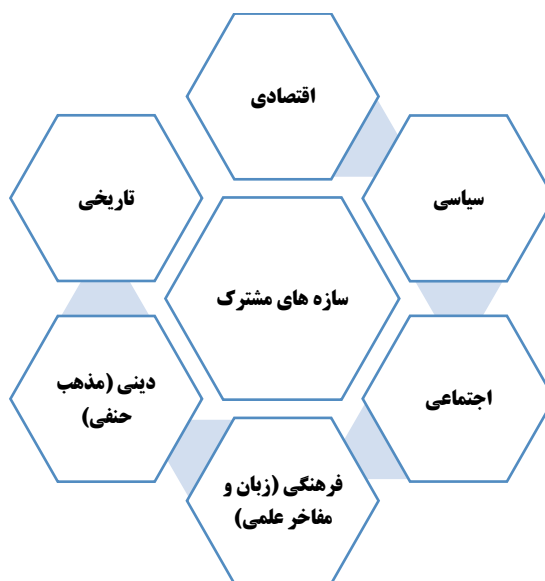
سازه‌انگاری و رفتارشناسی آنکارا و کابل (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

آنکارا و کابل از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ از بازیگرانی محسوب می‌شوند که منطق رفتاری آن‌ها بر اساس فهم و ادراکشان از شرایط داخلی و بین‌المللی شکل گرفته بود؛ یعنی منطق و کنش آن‌ها مبتنی بر هویت‌ها و منافع بود که به‌صورت بین‌الذهانی ایجاد شده بود. سازه‌انگاری اهمیت منافع را رد نمی‌کند؛ ولی منافع را دارای ارتباط بیشتر به هویت می‌داند. در ضمن منافع و هویت را نمی‌توان از جهان معنایی اجتماعی جدا کرد و معانی اجتماعی تابعی از ذهنیات مردم است. از این‌رو است که مؤلفه‌های هویتی و فرهنگی در تجزیه و تحلیل «عوامل تعمیق و گسترش روابط افغانستان و ترکیه» اهمیت می‌یابد. لذا مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده روابط آنکارا و کابل هویتی منبعث از هنجارهای موردقبول هردو جامعه است. همچنان در این تحلیل «منافع» امری ثابت ارزیابی نمی‌شود؛ بلکه بر اساس تعامل ساختار و کارگزار از طریق عوامل تنظیم‌کننده که محدودکننده است و عوامل تکوین‌کننده که آزادکننده می‌باشد، شکل می‌گیرد. لذا نمی‌توان این سازه‌های هویت‌ساز را همواره سبب نزدیکی و

موجب تعمیق و گسترش روابط آنکارا و کابل تلقی کرد؛ بلکه در روابط این دو کشور از دیالکتیک همگرایی و واگرایی برخوردارند.

همچنان سازه‌انگاری اقتضا می‌کند که سیاست خارجی آنکارا و کابل برخلاف الگوهای خردگرایی که بر مدل انسان اقتصادی استوار است، بر مدل انسان اجتماعی شکل گرفته و این دو کشور به‌عنوان کنشگران اجتماعی همچون بازیگران خردمند محاسبه‌گر و بهینه‌گرا عمل نکردند که راهبردها فقط به‌وسیله مجموعه‌ای از اهداف خودپرستانه هدایت شود تا براساس آن، راهکارها و ابزارهای مقرون‌به‌صرفه را انتخاب کنند؛ بلکه رفتارشان همچون بازیگران هویت‌مداری بود که منافع، مقاصد و اهداف خود را در چارچوب ارزش‌ها و هنجارهایی پیگیری کنند که اجتماع برای آن‌ها تعریف نموده است.

بنابراین، روابط ترکیه و افغانستان نه صرفاً بر اساس منطق نتایج (سود و زیان)؛ بلکه توأم با آن مبتنی بر منطق تناسب استوار بوده است؛ یعنی هر دو بازیگر تلاش کردند تا برحسب انتظارات ارزشی بیناذهنی رفتار مناسبی را از خود بروز دهند که شرایط ملی و بین‌المللی تقاضا می‌کرد؛ یعنی هدف‌گذاری و راهبردهای آن‌ها در این زمینه متأثر از فهم آن‌ها از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل بود.



نمودار ۱- مبانی سازه‌انگاره تعمیق و گسترش روابط افغانستان و ترکیه از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م (یافته پژوهشگر)

با توجه به این الگو، عمده‌ترین پارامترهای سازه‌انگارانۀ مؤثر بر تعمیق و گسترش روابط افغانستان و ترکیه از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م را می‌توان در سازه‌های مشترک اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی تحلیل کرد.

سازه‌های مشترک اجتماعی: سازه‌های اجتماعی از مؤلفه‌هایی به شمار روند که دولت‌ها و بازیگران نظام بین‌الملل را وامی‌دارند تا به‌جای اتکای بیش‌ازحد بر عوامل مادی، بر انگاره‌ها و ایده‌هایی تمرکز کنند که در درون جوامع ساخته شده و هویت و منافع آن‌ها را تشکیل می‌دهند. یکی از سازه‌های اجتماعی مشترک میان آنکارا و کابل ترک‌زبان افغانستان است. طبق برخی منابع جمعیت آن‌ها در حدود ۱۰ الی ۱۲٪ جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. (The Asia Foundation, 2007) اگرچه تأثیرگذاری این سازه اجتماعی بر ارتقای کیفیت و کمیت روابط آنکارا و کابل از گذشته‌هایی دور به‌صورت بالقوه مطرح بوده است؛ اما پس از جنگ سرد و مخصوصاً پس از به قدرت رسیدن AKP به دلیل قرار گرفتن ایده نوع‌ثمنی‌گری (ترک‌گرایی-اسلام‌گرایی) در متن سیاست خارجی ترکیه، بیشتر از پیش نمایان گردید. چنان‌که اساس کار ترکیه در بعد فرهنگی در روابط بین‌المللی بیشتر ایجاد ارتباط با حوزه‌هایی است که مشترکات فرهنگی، زبانی و تاریخی با این کشور دارند. (ایوبی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۰) برجستگی این مسئله نزد نخبگان ترکیه به حدی است که در ادبیات سیاسی و رسانه‌ای این کشور برای نامیدن دولت‌های ترک‌زبان آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی از عبارت دولت‌های خواهر استفاده می‌شود. (کوشکی و بصیری نیا، ۱۳۹۸: ۱۶۳) با توجه به نقش روند جهانی شدن بر تأثیرگذاری و تأثیرپذیری جوامع از یکدیگر، به نظر می‌رسد که تأثیر این تحول نژادگرایانه بر افکار و اذهان ترک‌تباران افغانستان شرایط را در این کشور طوری بر ساخته بود که تعمیق روابط آنکارا و کابل و گسترش مناسبات آن‌ها الزامی تلقی می‌شد. در چنین وضعیت تعاملی، خود را با سایر گروه‌های هم‌سنخ و هم‌مسلكشان، با توجه به ارزش‌های بنیادین همسان، علائق و عقاید مشترک و جهان‌بینی یکسان، به‌گونه‌ای می‌فهمیدند که نوعی هویت مشترک را می‌سازند و به تعبیر «بارنت» و «آدلر» به‌نوعی «حس ما بودن» دست می‌یابند. (Adler, et. al, 1998:7)

به‌این ترتیب، رویکرد افغانستان پس از ۲۰۰۱ م نسبت به این سازه‌های اجتماعی مشترک، به دلیل احتیاج شدید به ثبات سیاسی و امنیتی عمدتاً منفعت محور بوده است. طوری که نیاز به همکاری سیاسی و میانجیگری آنکارا در زمینه حل اختلافات داخلی و منطقه‌ای افغانستان، بهره‌گیری از پتانسیل‌های نظامی ترکیه در زمینه‌های تأمین ثبات و امنیت و

بهره‌گیری کابل از جایگاه آنکارا در سازمان‌های بین‌المللی از نمونه‌های منافع ناشی از سازه اجتماعی می‌باشد. همچنان تمایل قلبی و ارتباطات مادی ترک‌زبانان افغانستان و مخصوصاً جنرال دوستم و حزب جنبش ملی-اسلامی افغانستان با جمهوری ترکیه و همچنان نقش این اقلیت در پیروزی کرسی و احمدزی در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان (۱۳۸۳-۱۳۸۸) شرایط را طوری رقم زده بود که در نظر گرفتن منویات قلبی و خواسته‌های نژادی آن‌ها در قبال گسترش روابط با ترکیه حتمی تلقی می‌شد.

بنابراین، مفروضه‌های سازه‌نگاری ایجاب می‌کند که وجود این اقلیت می‌تواند به‌عنوان یکی از پتانسیل‌های تأمین‌کننده همگرایی در روابط هر دو کشور مطرح باشد؛ اما این فرضیه زمانی به اثبات می‌رسد که این سازه اجتماعی در مسیر طبیعی خود قرار داشته باشد و از آن در جهت توسعه و گسترش نگرش پان‌ترکیستی در افغانستان استفاده نشود؛ اگر این پتانسیل از مسیر طبیعی‌اش منحرف شده و در راستای نهادینه شدن نگرش پان‌ترکیسم در افغانستان به کار برده شود؛ در آن صورت می‌تواند یکی از عوامل واگرایی در روابط افغانستان و ترکیه نیز محسوب شود؛ چراکه نگرش ترک‌گرایی افزون بر پیامدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، به دلیل داشتن ریشه نژادی و برتری‌طلبی قومی، در مغایرت کامل با وحدت ملی، ثبات سیاسی و باورهای دینی مردم افغانستان قرار دارد.

سازه‌های مشترک فرهنگی: فرهنگ به‌عنوان بستر رویش و پرورش هنجارها و هویت‌ها در شکل‌دهی به رفتارها تأثیر به‌سزایی دارد. «هم‌چنین رابطه فرهنگ و رفتار از این جهت اهمیت دارد که به فرایند کنش‌گری اصالت می‌دهد و ریشه در تاریخ جامعه و قواعد و آرمان‌های آن دارد». (Onuf, 1998: 133-134) باورهای سیاسی، ارزش‌های ذهنی و تلقی‌های رهبران افغانستان پس از ۲۰۰۱ م چنین شکل گرفته بود که احیا و گسترش مناسبات گذشته فرهنگی با ترکیه موجب تأمین منافع افغانستان در جهان خواهد شد. سیاست خارجی ترکیه بعد از سال ۲۰۰۲ م با پیروی از دکترین عمق استراتژیک داوود اگلو به دنبال تقویت اشتراکات فرهنگی و بهبود جایگاه ترکیه در افکار عمومی کشورهای اسلامی بود. اگرچه در اثر بی‌ثباتی و تغییرات پی‌درپی سیاسی در افغانستان نقش این بخش تا حدی تقلیل یافته بود؛ اما بازهم می‌توان نقش و تأثیرگذاری آن را در روابط هر دو کشور نادیده انگاشت. منظور از سازه‌های مشترک فرهنگی در اینجا مؤلفه‌هایی چون زبان، دین، مذهب و مفاخر علمی می‌باشد.

زبان: جمهوری ترکیه با اقلیت‌های ترک‌زبان افغانستان اشتراک زبانی دارد. زبان ترکی که با گویش‌های ترکمنی، ازبکی، قرقیزی و قزاقی در افغانستان جلوه‌نمایی می‌کند، یکی از سازه‌های مشترک میان افغانستان و ترکیه است. زبان به‌عنوان یکی از سازه‌های هویت‌ساز می‌تواند هر دو بعد همگرایی و واگرایی را در خود داشته باشد. مثلاً هنگامی که در زبان قواعد تنظیمی و محدودکننده به کار رود، به فرهنگ هابزی نزدیک‌تر می‌شویم و هنگامی بعد تحلیلی زبان مورد بررسی قرار گیرد به فرهنگ لاکی و کانتی نزدیک می‌شویم و در این مورد زبان در چارچوب تعامل و شکل‌گیری بینادهنیت عمل می‌کند که به همگرایی منجر می‌شود و اگر قواعد تنظیمی به زبان در بستر فکری و محیطی غالب باشد بعد هابزی و واگراکننده زبان مطرح می‌شود. لذا در شرایط زمانی و مکانی متفاوت گفتمان‌های متفاوتی را خلق می‌کند. (آل آقا و خراسانی، ۱۳۹۹: ۱۲۳) علاوه بر زبان ترکی، زبان فارسی نیز می‌تواند یکی از سازه‌های مشترک فرهنگی میان این دو کشور محسوب شود؛ اما این فرضیه از نظر برخی از ترک‌ها پذیرفتنی نیست؛ مثلاً احمد داووداگلو در اثر معروف خود «عمق راهبردی» جهان اسلام را به لحاظ زبانی به پنج حوزه تقسیم نموده است: ۱. حوزه زبان مالایی؛ ۲. حوزه زبان اردو و بنگالی؛ ۳. حوزه زبان ترکی؛ ۴. حوزه زبان عربی؛ ۵. حوزه زبان سواحیلی و هواسایی. (داووداگلو، ۱۳۹۵: ۲۶۵-۲۶۶) وی در این تقسیم‌بندی با استناد به تأثیر متقابل تاریخی/ فرهنگی و موقعیت جغرافیایی صریحاً حوزه زبان فارسی را از قلمروهای زبان ترکی برشمرده است؛ اما حقایق تاریخی این فرضیه ایشان را رد می‌کند. به گواهی تاریخ زبان فارسی در قرن دوم و سوم هجری از زبان‌های رسمی خراسان زمین بود. (گریسمن، ۱۳۷۲: ۷)

افزون بر آن مناطق آناتولی و ماورای آن نیز از قلمروهای زبان فارسی محسوب می‌شد؛ چراکه این زبان در بیشتر از یک هزار سال به‌عنوان زبان رسمی مملکت‌داری در سراسر منطقه به شمار می‌رفت. در میان پنج زبانی که در دوران خلافت عثمانی در ترکیه تکلم می‌شد، فارسی نسبت به همه آن‌ها به‌عنوان زبان رسمی برتری داشت. (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۲)

آمرای قراخانیان چون: بوری تکین، جلال‌الدین قلج طمغاج خان ابراهیم و نصرالدین قلج ارسلان خاقان عثمان به این زبان شعر سرودند. (صفا، ۱۳۶۳: ج ۲، ۸-۹) تیمور برای هر یک از پسران خود دربار شاهی آموزش زبان فارسی دایر ساخته بود. ابراهیم بن شاهرخ بن تیمور به زبان فارسی خطاط ماهری بود. بایسنقر میرزا پسر دیگر شاهرخ به زبان فارسی شعر می‌سرود. (صفا، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۳۰-۱۳۳) شاهان سلجوقی مانند غیاق‌الدین کیخسرو اول و برادرش نصیرالدین، امیر معزی، نظامی گنجوی و... به فارسی شعر می‌سرودند. (کولایی و

نبوی، ۱۳۹۹: ۱۶۶) امروزه اشعار آنها جزء میراث مشترک حوزه زبان فارسی محسوب می‌شوند. همچنان اگر از روشی قیاسی بهره بگیریم موجودیت رودکی در سمرقند، جامی در هرات، نظامی در گنجه، مولوی در قونیه، سنایی در غزنه، بیدل در دهلی، اقبال در لاهور و سعدی در شیراز بیانگر این است که مجموعه این قلمرو، حوزه زبان فارسی می‌باشد.

لازم به ذکر است که در زمینه بهره‌گیری از زبان به‌عنوان سازه فرهنگی مشترک، از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م ترکیه معمولاً نقشی فعال و افغانستان عمدتاً سیاستی منفعل داشته است. صادرات کالاهای ترکی و بازتولید فرهنگی این کشور از طریق آثار سینمایی در جامعه افغانستان، تأسیس عمارت تدریسی دپارتمان زبان ترکی در دانشگاه کابل، توسعه قلمرو فعالیت مدارس افغان-ترک، کمک به تدریس زبان ترکی در برخی از دانشگاه‌های افغانستان، ترجمه و شرح مثنوی، معنوی مولوی به زبان ترکی، ترجمه برخی از آثار ترکی به زبان فارسی، تقویت زبان ترکی از طریق نهادهای آموزشی خصوصی در افغانستان (مصباح، ۱۳۹۹: ۵۰-۵۲) از نمونه‌های بهره‌برداری ترکیه از پتانسیل زبان برای حضورش در افغانستان می‌باشد. این در حالی است که افغانستان در طول ۲۰ سال جمهوریت به دلایلی چون: احتیاج، وابستگی شدید و بحران امنیتی حالت انفعالی داشته و هیچ‌گونه فعالیتی در این زمینه در ترکیه انجام نداده است.

دین: مطابق آمار گیتاشناسی ۹۶٪ جمعیت ترکیه مسلمانان هستند. (بختیاری، ۱۳۸۹: ۸۵)، اما برابر با آمار «کتاب حقایق جهانی» تعداد جمعیت مسلمانان در ترکیه ۹۹.۸٪ است. بدین ترتیب طبق احصائیة این کتاب جمعیت مسلمانان در افغانستان ۹۹.۷٪ می‌باشد. (The World Fact book — Central Intelligence Agency) اسلام، در کنار نقش معنابخشی، در تعیین هویت مردمان این دو کشور سهم اساسی دارد. به همین ترتیب، دین به‌مثابه راهنمای دولت‌ها در نحوه رفتار با شهروندان داخلی و دولت‌ها یا اتباع بیگانه تأثیر می‌گذارد و محرک یا مانع نزاع و جنگ می‌شود. (قمبرلو، ۱۳۹۱: ۱۱۷) دین، همان‌گونه که در قوام نهادهای اجتماعی سهم مهمی دارد. در سطح بین‌المللی نیز ممکن است سیاست و نظم غالب را تحت حمایت قرار دهد، از آن انتقاد کند، یا با آن به مخالفت برخیزد. (Fox & Sandler, 2004: 176-177) اگرچه کلمه «اسلام» و یا اساساً هر دین خاصی در میان مفروضه‌های سازه‌انگاری وجود ندارد؛ اما به دلیل تأکید بیشتر این نظریه بر ایده‌ها، بستر مناسبی را برای نقش دین در سیاست بین‌الملل فراهم می‌کند. به تعبیر دانیل فیلیپات ادیان مانند ایده‌هایی هستند که می‌توانند «منبعی روندهای معاصر» باشند. (فیلیپات، ۱۳۹۴: ۳۲)

دین بخشی از تاریخ و فرهنگ چند هزارساله و کهن مردمان افغانستان و ترکیه می‌باشد و جزء لاینفک زندگی اجتماعی آن‌ها به شمار می‌رود. افغانستان و ترکیه به‌عنوان دو کشور مسلمان همواره از این پتانسیل هویت‌بخش در راستای ارتقا و توسعه روابط خود استفاده کرده‌اند. احترام عمیق مردم افغانستان به خلافت عثمانی و نام بردن از خلیفه عثمانی در خطبه‌های نماز جمعه ناشی از این رویکرد بود که وی را خلیفه اسلامی می‌پنداشتند. بدین ترتیب پیوستن دانشجویان افغانستان که در آناتولی تحصیل می‌کردند، در ۱۹۱۰ م به جنگ استقلال ترکیه و به شهادت رسیدن آن‌ها و همچنین اقدام زنان افغان به اهدا زیورآلات بارزششان به خاطر مبارزه استقلال ترکیه ریشه در اعتقاد مشترک هر دو ملت به اسلام دارد؛ بنابراین، مفروضه‌های سازه‌نگاری حکم می‌کند که دین به‌عنوان یکی از سازه‌های فرهنگی مشترک میان افغانستان و ترکیه می‌تواند موجب همگرایی در مناسبات این دو کشور شود.

در کنار این، می‌توان نکته دیگری را نیز به‌عنوان فرضیه رقیب مطرح کرد و آن این‌که دین می‌تواند به‌عنوان هویت فرهنگی مشترک آنکارا و کابل مطرح باشد؛ چراکه نقش آفرینی اسلام از ۱۹۲۳ بدین سو از صفحه هستی سیاست ترکیه حذف شده است. (مقدمه، ماده‌های ۲، ۶، ۱۱، ۱۴، ۲۴، ۶۸، ۸۱، ۱۳۴ و ۱۳۶ قانون اساسی ۱۹۸۲ م) همچنین طبق ماده‌های ۲۴۱، ۱۶۳ و ۲۴۲ قانون جزای ترکیه می‌توان از مذهب برای اغراض سیاسی استفاده کرد. (شاو، ۱۳۷۰: ۶۳۸) در حالی که دین در افغانستان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انگاره‌ساز و جهت‌دهنده هویت جمعی مطرح می‌باشد. اسلام در کلیه قوانین اساسی افغانستان (به‌استثنای قانون اساسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶ خورشیدی) به‌عنوان اصلی تغییرناپذیر و یگانه منبع قانون‌گذاری مطرح است. مقدمه، ماده‌های ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۴۵، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۸ و ۱۱۹ قانون اساسی ۱۳۸۲ همه‌گویای این حقیقت‌اند. همچنان قرائت دینی موجود در افغانستان افراطی و در ترکیه تساهل‌گرایانه است. بسیاری از نمادهای دینی ترکیه ریشه در ارزش‌های سکولاریسم دارند که در تضاد با باورهای جامعه سنتی/دینی افغانستان قرار دارد؛ بنابراین، دعوای سکولاریسم حکومتی در ترکیه و دین‌گرایی افراطی در افغانستان به‌عنوان یک تعارض جدی هویتی مطرح می‌باشد، این تعارض موجب واگرایی می‌شود، نه همگرایی. پس چطور می‌توان دین را به‌عنوان یک هویت فرهنگی مشترک تأثیرگذار بر گسترش روابط افغانستان و ترکیه مطرح کرد؟

در این زمینه می‌توان دو نکته را به صورت مختصر مطرح کرد: نکته اول این‌که منظور از دین، کلیات و ثوابت دین است. نه جزئیات و متغیرهایی که ریشه در سکولاریسم ترکیه و یا ناشی از فرهنگ قبیله‌ای افغانستان است. این تفسیر از دین مؤید فرضیه اصلی است؛ زیرا اگرچه اسلام به عنوان هویتی نقش‌آفرین از صفحه هستی سیاست دولتی ترکیه حذف شده است؛ اما به دلیل باورمندی توده‌های ترکیه به دین و نقش‌آفرینی آن در تاریخ شش‌صد و نوزده ساله امپراتوری عثمانی «اسلام همچنان منبعی ارزش بخش و مؤثر بر رفتار سیاسی و اجتماعی بخش بزرگی از جامعه ترکیه محسوب می‌شود». (حیدرزاده نائینی، ۱۳۸۰: ۲۴۷-۲۴۹) همچنان با توجه به طرح نوع‌مانی‌گری در عرصه سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه پس از ۲۰۰۲ دیپلماسی دینی توسط نهادهای فعال در عرصه دیپلماسی فرهنگی ترکیه به پیش برده می‌شود. (مرجانی نژاد، ۱۳۹۲). با توجه به این مسئله مردم افغانستان به‌ویژه نخبگان سیاسی و نسل جوان به دلیل سرخوردگی از امارت اسلامی طالبان و قرائت افراطی آن از دین، نسبت به دین‌داری مردم ترکیه و دیپلماسی دینی آنکارا در قبال کابل طی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ رویکردی مثبت داشتند؛ بنابراین، گفتمان اسلامی و فضای متنی حاصل از آن یکی از عوامل فرهنگی مشترک مؤثر بر گسترش روابط افغانستان و ترکیه محسوب می‌شود.

نکته دوم این‌که رویکرد نخبگان سیاسی آنکارا و کابل در قبال دین به عنوان هویت فرهنگی مشترک عمدتاً ابزاری بوده است؛ یعنی آن‌ها با طرح این مسئله به دنبال منافی بوده‌اند که دست‌یابی به آن از نیازهای هر دو کشور پس از ۱۱ سپتامبر محسوب می‌شد. به صورت کل منافی که ترکیه در قبال بهره‌گیری از اسلام در روابط خارجی مدنظر داشت/دارد، عبارت‌اند از: ۱. درنظر گرفتن خواست‌ها و علایق تعداد کثیری از جمعیت مسلمانان ترکیه که در بین کشورهای اسلامی جزء ملت‌های پرجمعیت و با سابقه درخشان اسلامی محسوب می‌شود؛ ۲. تأکید و پافشاری بیش‌از حد ملت ترک بر تاریخشان که منبعث از هویت اسلامی بود؛ ۳. استفاده از پتانسیل اسلام در پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی؛ ۴. بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی از امکانات و ظرفیت‌های دولت‌های اسلامی در راستای پیشرفت و توسعه کشور خود (افضلی و متقی، ۱۳۹۰: ۱۷) همچنان با توجه به شرایط بحرانی و نابسامان اقتصادی، سیاسی و امنیتی افغانستان به نظر می‌رسید که پارامترهایی چون: بهره‌گیری از پتانسیل‌های انسانی ترکیه در عرصه‌های نهادسازی و بازسازی، بهره‌گیری از پتانسیل ژئوپلیتیکی ترکیه در جهت دسترسی به بازارهای حوزه

فرااتلانتیکی، بهره‌گیری از جایگاه ترکیه برای جلب همکاری‌های بین‌المللی در راستای جلوگیری از مسلط شدن دوباره بازیگران شبکه‌ای بر افغانستان از شاخص‌های منافع افغانستان در قبال استفاده از دین در روابط خارجی می‌باشد.

بنابراین، سیاست منفعت محور آنکارا و کابل دقیقاً در مطابقت با مفروضه سازه‌نگاری توجیه و تفسیر می‌شود؛ چراکه در طی ۲۰ سال جمهوریت «هویت» و «منفعت» مبنای اصلی و اساسی سیاست خارجی هر دو کشور را تشکیل داده‌اند. تفاوت میان این دو رکن اساسی در سیاست خارجی آن‌ها این بوده است که هویت به‌عنوان سازه موقت و منفعت به‌عنوان سازه دائمی نقش بازی کرده‌اند. سازه موقت به‌عنوان زمینه‌ساز تحقق سازه دومی عمل کرده است؛ یعنی فلسفه وجودی بهره‌گیری افغانستان و ترکیه از هویت دینی در روابطشان این بوده که منفعت‌گرایی صرف در دستور کارشان قرار گیرد. برابر با این رویکرد آنچه هویت هر دو کشور را ساخته بود منافعی بود که آن‌ها به‌دنبال آن بودند، نه ایدئولوژی و نه سایر عوامل مبنایی و ساختاری. از همین رو، به‌جز ساختن چند مسجد توسط ترکیه، هیچ برنامه بزرگ دیگری مرتبط با دین طی ۲۰ سال در تعاملات دوجانبه این دو کشور قرار نداشته است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که فرضیه اصلی از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ نسبت به فرضیه رقیب بیشتر مقرون بالصواب می‌باشد.

مذهب حنفی: افغانستان و ترکیه از کشورهایی به‌شمار می‌روند که بیشترین مردمان آن‌ها حنفی مذهب هستند. (مادلونگ، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۸۶ - ۸۸) ابن بطوطه، همه ساکنان آناتولی (بلادالروم) یا ترکیه امروزی را حنفی مذهب خوانده است. (ابن بطوطه، ۱۹۶۴: ج ۱، ۲۸۳ - ۲۸۴)، اما براساس تحقیق نهاد ریاست جمهوری ترکیه در سال ۲۰۱۴ م جمعیت حنفی‌ها در این کشور ۷۷.۵٪ می‌باشد. (Türkiye' de Dini Hayat Araştırması, 2014) هرچند آمار رسمی در مورد جمعیت حنفی مذاهب‌ها در افغانستان وجود ندارد؛ اما برخی از منابع ۸۵٪ مردم را حنفی گفته‌اند. (The World Fact book — Central Intelligence Agency) نگاه عصیبت‌آمیز مردمان این دو کشور نسبت به این مسئله از گذشته‌های دور تاکنون تقریباً در تمامی سطوح و لایه‌های هر دو جامعه نمایان بوده است. مثلاً در دوران خلافت عثمانی (۱۲۹۹ تا ۱۹۱۸ م)، از میان مذاهب چهارگانه کلیه امور دولتی بر قوانین منبعت از فقه حنفی استوار بود. (سینیچ، بی‌تا: ۳۸-۳۹) بدین ترتیب در قوانین اساسی افغانستان از فقه حنفی به‌عنوان یگانه مذهب رسمی کشور نامبرده شده است. (ماده دوم و هشتم قانون اساسی ۱۳۴۳)

هرچند از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ نگرش جزم‌گرایانه و تعصب‌آمیز آنکارا و کابل در مورد مذهب حنفی در سطوح دولتی و حلقات روشنفکری هر دو کشور نسبت به گذشته تا حدی تعدیل شده است. مثلاً در ترکیه از صدسال بدین سو مذهب حنفی نقشی در صحنه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور ندارد و بدین ترتیب در افغانستان نیز شخصیت‌های علمی و آکادمیک دیگر مذهب حنفی را به‌عنوان یگانه راه حل شرعی قبول ندارند و قائل به تکثر و تنوع برداشت‌های فقهی و حقوقی از اسلام هستند. چنان‌که با تأسی از همین رویکرد در قانون اساسی ۱۳۸۲ خورشیدی افغانستان (اصل ۱۳۱) مذهب اهل تشیع نیز به‌عنوان یکی از منابع شرعی در کنار مذهب حنفی (اصل ۱۰) به رسمیت شناخته شد؛ اما به دلایلی چون: زنده بودن ریشه‌های تاریخی این مذهب در میان توده‌های مذهبی کلاسیک/ سنتی این دو سرزمین، می‌توان مذهب حنفی را به‌عنوان عامل مؤثر در روابط این دو کشور دانست.

مفاخر علمی-فرهنگی: یکی از مشترکات فرهنگی افغانستان و ترکیه، شخصیت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. مولوی هرچند در بلخ زاده شده؛ اما در عنفوان جوانی به ترکیه رفت و در همان جا در شهر قونیه سکونت گزید و در همان شهر وفات یافت. با توجه به جایگاه جهانی و بین‌المللی مولانا، در آنکارا و کابل به این شخصیت ارادت خاصی داشته و هر یک وی را از افتخارات فرهنگی خود می‌دانند. اقدام ترکیه به ساختن دانشگاه مولانا در شهر مزار شریف و بازسازی خانقاه پدر مولانا در بلخ و همچنان برگزاری سمینارهای مشترک فرهنگی افغانستان و ترکیه درباره مولانا همه برای تثبیت این موضوع است که مولانا از میراث‌های مشترک فرهنگی دو کشور است. همچنین می‌توان از شخصیت‌های دیگری چون سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) که در بخش و نشر افکار اسلامی و بازشناسی خویشتن در هر دو کشور نقش بازی نموده، نام برد. این شخصیت در پخش و اشاعه احساسات و آرمان‌های ملل مسلمان و از جمله مردمان افغانستان و ترکیه در راه کسب استقلال و مبارزه آن‌ها در مقابل استعمارگران غرب و مخصوصاً بریتانیای کبیر نقش عمده‌ای ایفا کرده است. گرچه در تعلق خاص هر یک از این دو شخصیت گفته شده و شخصیت‌های دیگری که احیاناً نام برده می‌شوند و در حوزه تمدن ایرانی فعالیت داشته یا شعر می‌سرودند، به افغانستان یا ترکیه به‌طور خاص سخن بسیار است.

سازه‌های مشترک تاریخی: بر اساس سازه‌نگاری هویت کشورها به بستر تاریخی که در آن شکل گرفته است، بستگی دارد. (فیروزی دهقان آبادی، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۳) در چارچوب روایت از حافظه تاریخی است که مردمان جهان دوستان و دشمنان خود را تعریف می‌کنند. افغانستان و ترکیه نیز از این قاعده مستثنا نیستند. پیشینه روابط این دو کشور به دوران

خلافت عثمانی برمی‌گردد. ترکیه به دلیل میراث داری از خلافت در جهان اسلام سنی، خود را دارای نفوذ معنوی می‌بیند. این نفوذ معنوی در گذشته باعث شده بود تا حاکمان عثمانی، علی‌رغم فاصله جغرافیایی در افغانستان نفوذ سیاسی داشته باشند. با وجود آنکه خلافت عثمانی در جنگ جهانی اول تقریباً تمام مستعمرات خود را در شمال آفریقا و سایر مناطق از دست داد؛ اما در افغانستان، سلطان عثمانی قبل و در طول جنگ جهانی اول رسماً به‌عنوان خلیفه مسلمانان تلقی می‌شد. با تأسی از همین پیوند تاریخی پس از فروپاشی خلافت عثمانی شاه امان‌الله مقدرات خلافت، مقدرات اسلام و مقدرات ملت افغانستان را یکسان تلقی کرده و «خواهان احیای خلافت اسلامی با محوریت افغانستان می‌شود». (آدمک، ۱۳۴۹: ۱۸۱)

همچنان محمود طرزی که برای نخستین بار روزنامه «سراج الاخبار» را در افغانستان منتشر کرد، به ترجمه و نشر آثار نویسندگانی ترک در نشریه مذکور پرداخت. افزون بر آن طرزی در زمان جنگ جهانی اول از طریق نشریه سراج الاخبار بیشترین تأثیر را در برانگیختن مردم علیه بریتانیا و به نفع ترکیه داشت. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۴۷۰) و نیز محی‌الدین انیس که اولین روزنامه افغانستان موسوم به «انیس» را منتشر ساخت، از فضای آموزشی، سیاسی و امکانات فنی خلافت عثمانی بهره‌مند گردید. بدین گونه تعامل بین ترک‌ها و مردم افغانستان تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا کرد. شاه امان‌الله، در مراسمی که در اکتبر ۱۹۲۲ م به مناسبت پیروزی جنگ استقلال ترکیه در کاخ دل‌گشای کابل برگزار گردیده بود، گفت: «ترک‌ها و افغان‌ها برادر هستند. شادی ترک‌ها شادی ما است؛ غم و اندوه آن‌ها غم و اندوه ماست». (وکیلی پوپلزیایی، ۱۳۷۹: ۱۷۰) مصطفی کمال در مجلس پذیرایی از شاه امان‌الله در ۱۹۲۸ م در ترکیه دو ملت افغان و ترک را برادر خواند.

یکی از اولین قطعنامه‌هایی که توسط حکومت آنکارا به تصویب رسید، راجع به گشایش نمایندگی دیپلماتیک در کابل بود. بر اساس این قطعنامه، «سفارت ترکیه اولین مأموریت دیپلماتیک در کابل شد». (فاضل، ۱۳۹۹: ۱۹۰-۱۹۵) در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۱ م، سفارت افغانستان در آنکارا افتتاح شد و آتاتورک خود پرچم افغانستان را برافراشت. امان‌الله خان اولین رئیس دولت خارجی بود که در ماه می ۱۹۲۸ م به ترکیه سفر کرد. هنگامی که آتاتورک در ۱۹۳۸ م درگذشت، افغانستان تنها کشوری بود که به‌طور رسمی یک هفته عزای عمومی را با پرچم‌های نیمه برافراشته اعلام کرد. (ارطغرل، ۱۳۹۹) بدین ترتیب بعد از جنگ جهانی دوم، ترکیه نقش مهمی در ایجاد ساختارهای مدرن دولتی افغانستان ایفا کرد. سفر ظاهر شاه به ترکیه در سپتامبر ۱۹۵۷ م و دیدار عدنان مندرس در ژوئن ۱۹۵۶ م از کابل و

به دنبال آن سفر جلال بایار در سپتامبر ۱۹۵۸ م به افغانستان (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۴۷۶) نشان از پیشینه تاریخی روابط هر دو کشور دارد.

تبلور تأثیر این ذهنیت و ادراکات مشترک تاریخی این دو کشور را از داشتن پیشینه‌ای نسبتاً طولانی و دوستانه‌ای برخوردار گردانیده است؛ به گونه‌ای که بلافاصله پس از دستیابی افغانستان به استقلال سیاسی در ۱۹ اوت ۱۹۱۹، ترکیه دومین کشوری بود که پس از اتحاد جماهیر شوروی، موجودیت جمهوری افغانستان را به رسمیت شناخت. متقابلاً افغانستان نیز دومین کشوری بود که پس از اتحاد جماهیر شوروی سابق، جمهوری جدید ترکیه را در ۱۹۲۱ م به رسمیت شناخت. امضای توافقنامه اتحاد ترکیه و افغانستان در مسکو در مارس ۱۹۲۱، امضای پیمان دوستی پایدار و همکاری سیاسی و اقتصادی بین دو کشور در پی دیدار امان‌الله‌خان با مصطفی کمال آتاتورک در می ۱۹۲۸ و اشتراک هر دو کشور به همراه عراق و ایران در پیمان سعدآباد (پیمان عدم تجاوز) در ژوئیه ۱۹۳۷ (جعفری و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۱) از جمله مهم‌ترین تحولات تاریخی مشترک آنکارا-کابل به شمار می‌رود.

سازه‌های مشترک اقتصادی: افغانستان پسا ۲۰۰۱ م برای بازسازی ساختارهای ویران شده و ارتقای سطح اقتصادی خود نیاز به شرکایی داشت که با استفاده از شرایط اقتصادی آن‌ها بخشی از مشکلات خود را حل کند. همچنان افغانستان به شراکت راهبردی کشورهای نیاز داشت که با استفاده از مزیت‌های جغرافیایی آن به حوزه فرآتلانتیک دسترسی پیدا کنند. ترکیه یکی از کشورهای بود از چنین پتانسیلی برخوردار بود. بدین ترتیب ترکیه نیز به دنبال راه‌یابی به ژئوپلیتیک‌هایی بود که منافع بیشتری برایش به ارمنان آورد و افغانستان از چنین ظرفیت برخوردار است. از این رو، آنکارا سیاستی را در کابل دنبال می‌کرد که منجر به تأمین منافع بلندمدت این کشور در زمینه‌های نظامی، سیاسی، امنیتی، اقتصادی، تجاری، راهبردی و ژئوپلیتیکی شود. افغانستان به‌عنوان پیوندهنده مسیر ارتباطی طرح بلندمدت ترکیه از قفقاز تا چین از نظر اقتصادی و راهبردی برای این کشور اهمیتی به سزایی داشت. (بیشگو، ۱۳۹۹: ۷۶)

در این دادوستد اقتصادی هر دو کشور افغانستان و ترکیه تقریباً منافع همسانی را مدنظر داشتند. مثلاً منفعتی که افغانستان در نظر داشت این بود که با استفاده از مسیرهای حمل‌ونقل زمینی که ترکیه بخشی از آن بود، به حوزه فرآتلانتیک دسترسی پیدا کند و بدین ترتیب منفعتی را که ترکیه برای خود ترسیم کرده بود، این بود که از راه ارتباطی و

ترانزیتی افغانستان به چین به عنوان یکی از قطب‌های اقتصادی جهان و کشورهای آسیای مرکزی به عنوان منطقه غنی از انرژی وصل شود.

بنابراین، خویشاوندی هویتی و توأمیت منافع در کنار موقعیت ژئوپلیتیکی هر دو کشور ایجاد می‌کرد که آنکارا و کابل روابط خود را عمیق و گسترده ساخته و مساعی همگرایی‌های را در حوزه اقتصادی و دستیابی به منافع مشترک انجام بدهند. یکی از تلاش‌های که این دو کشور در این زمینه انجام دادند، بهره‌گیری مشترک از «کریدور تراسیکا» بود. این کریدور که در سال ۱۹۹۸ م به هدف توسعه روابط اقتصادی، حمل‌ونقل و تجارت کشورهای حوزه دریای سیاه، قفقاز جنوبی و حوزه دریای خزر راه اندازی شد، در تلاش بود تا کشورهای محاط به خشکۀ قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان را به بازارهای اقتصادی اروپا وصل کند. (فهیمی، ۱۳۹۹: ۱۳۹-۱۴۰) گام مهمی دیگری که آنکارا و کابل پس از ۲۰۰۱ م با استفاده از سازه اقتصادی برداشتند، برگزاری کنفرانس همکاری‌های منطقه‌ای یا ریکا بود. (Afghanistan, MFA, RECCA Website) یکی از نتایج فعالیت‌های ریکا تأسیس دهلیز تجارتي «لاجورد» بود که در اجلاس ۲۰۱۷ م عشق‌آباد به تصویب رسید. (سادات، ۲۰۱۸) نقش‌آفرینی این سازه مشترک اقتصادی دقیقاً در مطابقت با مفروضه‌های سازه‌نگاری تحقق یافته است. الکساندر ونت می‌گوید: «متغیرهایی چون وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همگنی و خویشنداری به عنوان علل فعال یا فاعلی هویت جمعی هرچقدر در یک منطقه بیشتر باشد، کنشگران نیز انگیزه بیشتری برای رفتارهای جامعه دوستانه پیدا می‌کنند.» (ونت، ۱۳۸۴: ۵۲۲)

بنابراین، توسعه همکاری‌های تجاری و کسب منافع اقتصادی از علل اصلی حضور ترکیه در افغانستان بوده است. آنکارا از همان اوایل ۲۰۰۱ م منافع اقتصادی خود را در افغانستان به‌وضوح اعلام نموده بود. این منافع عمدتاً در بخش‌های انرژی، حمل‌ونقل متمرکز بود. سرمایه‌گذاری ترکیه در منابع نفت و گاز و مسیرهای حمل‌ونقل افغانستان از نمونه‌هایی آن است.

سازه‌های مشترک سیاسی: روابط هر کشور بر اساس ادراکات بین‌الذلهانی استوار است. اگر این ادراکات با یکدیگر تعارض نداشته باشند، طبیعی است که رفتارهای سیاسی و الگوهای کنش آنان با یکدیگر سازنده و مشارکت میان آن‌ها راهبردی خواهد بود. کمیت و کیفیت روابط سیاسی آنکارا و کابل در فردای ۲۰۰۱ م نشان می‌دهد که الگوی رفتاری هر دو کشور از خصلت‌های استراتژیکی برخوردار بوده است. منافع ناشی از این مشارکت برای افغانستان این بود که از جایگاه ترکیه در ناتو و دیگر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و

همچنان از پتانسیل‌های نظامی و سیاسی این کشور بهره‌مند شود. در حالی که ترکیه در صد ارزشمند جلوه دادن خود در میان شرکایش در ناتو؛ ارتقای جایگاه خود در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی و ایفای نقش محوری در جهان اسلام و کاهش دادن نقش ایران و عربستان سعودی بود.

از سوی دیگر، لازمه دستیابی کشورها به همکاری سیاسی داشتن منافع مشترک و تعریف واحد آن‌ها از منافع ملی‌شان در طولانی‌مدت است. شواهد نشان می‌دهد که آنکارا و کابل با بهره‌گیری از ذهنیت تاریخی و ارزش‌های مشترک توانستند در چارچوب منافع مشترک به یک همکاری استراتژیک دست یابند. بهره‌گیری از حضور نیروهای ناتو، همسویی منافع هر دو کشور با حضور ایالات متحده در افغانستان و همکاری‌های متقابل آن‌ها در جهت جلوگیری از مسلط شدن دوباره بازیگران شبکه‌ای در افغانستان از سازه‌های سیاسی مشترک آنکارا و کابل محسوب می‌شوند. بی‌طرفی نسبی ترکیه در تحولات و خشونت‌های نیم‌قرن پسین افغانستان و فقدان مرز مشترک و پیشینه منازعه بین آن‌ها از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی بود که زمینه تحقق چنین همکاری راهبردی را مساعد ساخته بود. از این منظر نیاز افغانستان به همکاری ترکیه در زمینه‌های بازسازی، ثبات و امنیت و بهره‌گیری از پتانسیل‌های نظامی و سیاسی این کشور و متقابلاً نیاز ترکیه به توسعه نفوذ سیاسی، مدیریت تنش خود با غرب و تلاش در راستای کاهش نقش ایران و روسیه در افغانستان از سازه‌های سیاسی مشترک میان هر دو کشور به شمار می‌روند.

روابط سیاسی میان دو کشور زمانی عینیت پیدا می‌کند که دارای ادراکاتی چون: ۱. درک عمیق و مشترک نسبت به ضرورت، شدت و اولویت روابط. ۲. وجود رابطه نهادینه‌شده بین دو دولت و دو ملت. ۳. وجود حس همدلی و همدردی ملی میان متحدان باشد. افغانستان و ترکیه پس از ۲۰۰۱ م در چنین شرایطی قرار داشتند. سازه‌های داخلی و عوامل بین‌المللی پس از ۲۰۰۱ م زمینه تحقق چنین شرایطی را مساعد ساخته بود. دیدار حامد کرزی از ترکیه در سال ۲۰۰۲، دیدار رجب طیب اردوغان از افغانستان در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۶، سفر حامد کرزی به آنکارا در سال ۲۰۰۶، دیدار عبدالله گل از افغانستان در سال ۲۰۰۷، سفر رئیس‌جمهور غنی به ترکیه در سال ۲۰۱۵ (آرزو، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۸) همه دلالت می‌کنند که هر دو کشور افغانستان و ترکیه نسبت به ضرورت، شدت و اولویت روابط خود درک عمیق داشتند. بدین ترتیب برگزاری نشست‌های مشترک و مخصوصاً میزبانی ترکیه از نشست سه‌جانبه بین پاکستان و افغانستان (مرجانی نژاد، ۱۳۹۴) نیز حکایت از نهادینه بودن روابط بین هر دو کشور دارد.

متکی بر این نوع نگاه، وزارت امور خارجهٔ ترکیه سیاست خارجی خود در قبال افغانستان را بر چهار رکن استوار می‌داند: حفظ وحدت و یکپارچگی افغانستان؛ تأمین امنیت و ثبات در افغانستان؛ تقویت ساختار سیاسی گسترده که مشارکت مردمی در آن اولویت دارد و در نهایت برقراری صلح و رفاه با از بین بردن تروریسم و افراط‌گرایی. (Republic of Turkey, Ministry of Foreign Affairs, 2011) همچنان سیاست خارجی افغانستان در دوران حامد کرزی که در سه دایرهٔ تعامل با همسایگان، کشورهای اسلامی و کشورهای برخوردار از دانش، قدرت و ثروت تنظیم شده بود، ترکیه در دو دایره اول و دوم آن جای گرفته بود. بدین‌سان بعد از ۲۰۱۴ م که سیاست خارجی این کشور در قالب پنج حلقه شامل همسایه‌ها، جهان اسلام، کشورهای دارای بیشترین قدرت، ثروت و دانش، کشورهای آسیایی و سازمان‌های بین‌المللی تعریف شده بود، ترکیه در سه حلقه جهان اسلام، کشورهای آسیایی و سازمان‌های بین‌المللی قرار داشت.

نتیجه‌گیری

روابط افغانستان و ترکیه پس از ۲۰۰۱ م با مبانی و آموزه‌های سازه‌نگاری قابل تعریف است. بر اساس این نظریه کابل و آنکارا به‌عنوان بازیگرانی در محیط بین‌المللی فرض می‌شوند که حسب معانی ذهنی؛ زبانی، ارزشی و هنجاری خاصی خود در این عرصه دست به کنش متقابل زدند و بر اساس هویت زمینه‌مندشان، راهبردهای کلانی را برای خود برسازی کردند و متقابلاً در مواجهه با آن معانی و کنش‌هایشان نیز برساخته شدند. همان‌گونه که هویت داخلی هر دو کشور بر وجوه معنایی نظام بین‌المللی اثرگذار بود، متقابلاً راهبردهای سیاست خارجی هر دو کشور نیز متأثر از دایرهٔ معانی موجود در نظام بین‌الملل بود.

با توجه به قرار گرفتن هویت و منفعت در قلب سیاست خارجی آنکارا و کابل پس از ۲۰۰۱ م هرکدام از این دو دولت به‌دنبال سه نوع منفعت بودند: منفعت ناشی از سازه‌های اجتماعی-فرهنگی و تاریخی، منفعت ناشی از سازه‌های اقتصادی و منفعت ناشی از سازه‌های سیاسی.

منظور از منفعت ناشی از سازه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ترکیه بهره‌گیری از بی‌طرفی نسبی خود در راستای گسترش نفوذ فرهنگی در افغانستان، پیگیری نگرش پان‌ترکیسم و نوع‌ثمنی‌گری و دستیابی به مناطق تاریخی، فرهنگی و مذهبی ترکی و عثمانی می‌باشد. بدین ترتیب استفادهٔ آنکارا و کابل از پتانسیل فقدان مرز مشترک و پیشینهٔ منازعه در راستای ترویج و تقویت تفکر همدیگر‌پذیری فرهنگی، بهره‌گیری کابل از پتانسیل‌های علمی و فرهنگی آنکارا، بهره‌گیری افغانستان از اشتراکات فرهنگی، قومی،

زبانی، دینی و مذهبی برای ارتقای وجهه خود در سطح منطقه و جهان نیز از مؤلفه‌های عمده منافع ناشی از سازه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی شمرده می‌شود.

منافع ناشی از سازه‌های اقتصادی عبارت‌اند از: بهره‌گیری افغانستان از پتانسیل‌های اقتصادی ترکیه در زمینه‌های نهادسازی و بازسازی، زمینه‌سازی برای سرمایه‌گذاران ترک و افغان در ترکیه و افغانستان، زمینه‌سازی برای حضور محصولات و تولیدات هر دو کشور در بازارهای یکدیگر، بهره‌گیری افغانستان از پتانسیل ژئوپلیتیکی ترکیه جهت دسترسی به بازارهای حوزه فرآتلانتیکی و بهره‌گیری ترکیه از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی افغانستان برای دستیابی به بازارهای چین، آسیای مرکزی و جنوبی.

همچنان بهره‌گیری افغانستان از جایگاه ترکیه برای جلب کمک‌های اقتصادی و همکاری‌های بین‌المللی، بهره‌گیری ترکیه از منابع مالی بین‌المللی جهت اجرای پروژه‌ها اقتصادی در افغانستان و احیای جاده ابریشم قدیم به‌عنوان پیونددهنده منافع اقتصادی هر دو کشور از نمونه‌های منافع ناشی از سازه‌های اقتصادی محسوب می‌شود.

هدف از منافع ناشی از سازه‌های سیاسی بهره‌گیری آنکارا و کابل از حضور نیروهای ناتو و ایالات متحده در افغانستان، همکاری متقابل هر دو کشور در جهت جلوگیری از مسلط شدن دوباره بازیگران شبکه‌ای بر افغانستان می‌باشد. بدین‌سان تلاش ترکیه در راستای ارزشمند جلوه دادن خود در ناتو، ارتقای جایگاه در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، ایفای نقش محوری در جهان اسلام، تلاش در راستای کاهش نقش رقبای منطقه‌ای، مدیریت تنش خود با غرب و توسعه نفوذ سیاسی در افغانستان از منافع ناشی از سازه سیاسی محسوب می‌شود. همچنان نیاز به همکاری سیاسی و میانجی‌گری آنکارا در زمینه حل اختلافات داخلی و منطقه‌ای افغانستان، بهره‌گیری از پتانسیل‌های نظامی و سیاسی ترکیه، نیاز به همکاری ترکیه در زمینه‌های تأمین ثبات و امنیت و بهره‌گیری افغانستان از جایگاه ترکیه در سازمان‌های بین‌المللی از نمونه‌های منافع ناشی از سازه سیاسی می‌باشد.

به نظر می‌رسد در زمینه بهره‌برداری از سازه‌های مشترک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ترکیه نسبت به افغانستان موفق‌تر عمل کرده است. این موفقیت ترکیه ناشی از وخت‌مندی شرایط سیاسی و امنیتی داخلی، وابستگی شدید افغانستان به کمک‌های خارجی، دخالت مستمر خارجی‌ها در امور حکمرانی داخلی و سیاست‌های عاطفی و غیراستراتژیک افغانستان در قبال جمهوری ترکیه بود.

منابع و مآخذ

فارسی

آدمک، لودیک، دبلیو. (۱۳۴۹). تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال. کابل: مؤسسه نشراتی افغان.

آرزو، عبدالغفور. (۱۳۹۹). در سپهر سیاست خارجی: روابط دیپلماتیک افغانستان و ترکیه. چاپ ۱. کابل: انتشارات امیری.

آل آقا، پیمان، خراسانی، رضا. (۱۳۹۹). «همگرایی و واگرایی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان از منظر سازه‌انگاری الکساندر ونت ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ م.» فصلنامه مطالعات ملی، سال ۶، ش ۲۱، ۱۱۳-۱۲۹.

ابن بطوطه، محمد. (۱۹۶۴). رحله ابن بطوطه، بیروت.

ار طغرل، اوغوزخان. (۱۳۹۹). صدسالگی روابط دیپلماتیک ترکیه و افغانستان. قابل دسترس در:

Today-Epaper.pdf <https://kelkein.com/wp-content/uploads/2021/03/>

افضلی، رسول، متقی، افشین. (۱۳۹۰). تحلیل ژئوپلیتیکی رفتار کنشگران سیاسی، در روابط ایران و ترکیه، بعد از انقلاب اسلامی با رویکرد برساخته‌گرایانه. پژوهشنامه متین، ش ۵۰، ۱-۲۳.

ایوبی، حجت‌الله و دیگران. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورهای اسلامی (مورد مطالعه: ترکیه و مصر)» فصلنامه علمی پژوهشی دین و سیاست فرهنگی. ش ۶، ۷-۳۴.

بختیاری، سعید. (۱۳۸۹). اطلس جامه‌گیتاشناسی، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی.

بیشگو، مایکل بی. (۱۳۹۹). «ترکیه و افغانستان؛ فرهنگ، امنیت، اقتصادی» (ا، رادفر، مترجم) مجموعه مقالات صدمین سالگرد روابط افغانستان و ترکیه. کابل: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان. ش ۵۰، ۲۲۵-۲۵۰.

جعفری، عتیق‌الله، جعفری، محمدموسی، خاوری حکمت، محسن. (۱۳۹۶). «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ترکیه با تأکید بر افغانستان در دوران اردوغان.» فصلنامه کاتب. سال ۴، ش ۶، ۹۹-۱۳۰.

حیدرزاده نائینی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، تعامل دین و دولت در ترکیه، تهران.

داوودآغلو، احمد. (۱۳۹۵). عمق راهبردی: موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی. (م، نوحی نژادمقانی، مترجم) تهران: انتشارات امیرکبیر.

دایی اغلو، علی و دیگران. (۱۳۹۶)، سیاست خارجی ترکیه، ترجمه ژاله عبدی، ج ۱. تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۸). تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه انتشارات روزنامه ایران.

ریاحی، محمدمامین. (۱۳۶۹). زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: چاپ مروی.

سادات، سید خدابردی. (۲۰۱۸). «بهره‌برداری از راه لاجورد در افغانستان.» قابل‌دسترس در:

<https://www.aa.com.tr/fa/۱۳۳۸۲۸>

سای، چم، سیوفرت، گونتر. (۱۳۹۹). «ترکیه در افغانستان یک همکار موفق؛ اما یک شریک دشوار.» مجموعه مقالات صدمین سالگرد روابط افغانستان و ترکیه. کابل: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان. ش ۵۰، ۲۱۷-۲۲۴.

سینیچ، وین وو. (۱۳۷۶). تاریخ امپراتور عثمانی، (س، آذری. مترجم) کتاب‌فروشی تهران. شاول، کورل. (۱۳۷۰). تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید (۱۹۷۵-۱۸۰۸)، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲. چاپ ۶. فاضل، فضل الرحمن. (۱۳۹۹). «عبدالرحمن پشاورى نماینده سیاسى ترکیه در افغانستان» مجموعه مقالات صدمین سالگرد روابط افغانستان و ترکیه. کابل: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان. ش ۵۰، ۱۹۱-۲۰۳.

فرهنگ، محمدصدیق. (۱۳۷۱). افغانستان در پنج قرن اخیر. ناشر: انتشارات کابل. فیلیات، دانیل. (۱۳۹۴). مذهب و نظریه روابط بین‌الملل: نظریه و عمل. (ع، قهرمان پور، مترجم) چاپخس. قمبرلو، عبدالله. (۱۳۹۱). «دین و تئوری روابط بین‌الملل، جستارهای سیاسی معاصر.» پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال ۳، ش ۱، ۱۱۵-۱۳۹.

کوشکی، امین، بصیری نیا، علی. (۱۳۹۸). «راهنمای سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز.» ش ۱۰۵، ۱۲۲-۱۴۰. کولایی، الهه، نبوی، سید مهدی. (۱۳۹۹). «عوامل فرهنگی مؤثر بر آینده روابط ایران و ترکیه.» فصلنامه مطالعات بنیادی کاربردی جهان اسلام. ش پیاپی ۴، ۱۸۴-۱۶۰.

گریسمن، رومن. (۱۳۷۲). ایران؛ از آغاز تا اسلام. (م، معین. مترجم) تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. مرجانی نژاد، احمد. (۱۳۹۴). «اهداف سیاسی اقتصادی و فرهنگی ترکیه در افغانستان.» قابل‌دسترس در:

<https://iiwfs.com>

مادلونگ، ویلفرد. (۱۳۷۵). مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه. (ج، قاسمی. مترجم) مشهد. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). «سازهانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل.» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۵، ۱۱۳-۱۴۳.

مصباح، سید عبدالبصیر. (۱۳۹۹). «ارتباط میان فرهنگی افغانستان و ترکیه؛ مؤلفه، فرصت‌ها و چالش‌ها.» مجموعه مقالات صدمین سالگرد روابط افغانستان و ترکیه. کابل: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان. ش ۵۰، ۳۷-۶۲.

وکیلی پوپلزایی، عزیزالدین. (۱۳۷۹). سفرهای غازی امان‌الله شاه. چاپ دوم. کابل: مرکز نشراتی میوند.

ونت، الکساندر. (۱۳۸۵). نظریه اجتماعی سیاست بین الملل. (ح، مشیرزاده، مترجم) چاپ سوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
هادیان، ناصر. (1382). «سازهانگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی.» مجله سیاست خارجی، سال ۱۷، ش ۴، 45-70.

لاتین

- Adler, E, Barnett, m (eds), (1998), Security Communities, Cambridge: Cup.
- Afghanistan: its Goals and Economic Effects”, Foreign Relations Quarterly, Vol. 3, No. 3, Fall 2011, pp. 195-229, [in Persian]. Available at: http://frqjournal.csr.ir/article_123566.html#ar_info_pnl_cite
- Asia Foundation (Author): “Afghanistan in 2006: A Survey of the Afghan People”, Document #1177819.ecoi.net. Available at: <https://www.ecoi.net/en/document/1177819.html>
- Fox, Jonathan & Shmuel Sandler (2004). Bringing Religion in to International Relations, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Onuf, N. (1998), The New Culture of Security Studies, Mershon: International Studies Review.
- Presidency of The Republic of Turkey, (2014, october18) “Afghanistan’s contribution to the birth of Turkey in 1920 is unforgettable” Available at: <https://tccb.gov.tr/en/news/542/3322/afghanistans-contribution-to-the-birth-of-turkey-in-1920-is-unforgettable>.
- Republic of Turkey, Ministry of Foreign Affairs, (2011) https://www.mfa.gov.tr/turkey_afghanistan-bilateral-political-relations.en.mfa.
- Reggie, J.G. (1998). Constructing the World Polity Essays on International Institutionalization, Routledge, London, p.43.
- The World Fact book — Central Intelligence Agency. Access date 10/10 1401. Available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/fields/2122.html.archive.org/web/20181220203407/>
<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-fact-book/fields/2122>.
- GÖRMEZ, M. (2014), Türkiye’de Dini Hayat Araştırması, (2014), Access date 10/10 1402. Available at: www.ceidizleme.org/ekutuphaneresim/dosya/914_1.pdf.